کتاب برگزیدهٔ سال ۸۲

پیام امام

امیرالمؤمنین (علیه السلام)

شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

جلد نهم

(نامه‌های تاریخی امام علی علیه‌السلام)

۱-۳۱

آیت الله العظمیٰ مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از علما و دانشمندان

حوزهٔ علمیّهٔ قم

۱۳

و من كتاب له عليه السلام

إلىٰ أَميرَيْنِ مِنْ أُمَراءِ جَيْشِهِ

از نامه‌های امام عليه السلام است
که به دو نفر از سران سپاهش نگاشته[1]

نامه در یک نگاه

این نامه در واقع بیانگر دو چیز است؛ نخست دستوری است به آن دو فرماندهٔ لشکر که از مالک اشتر پیروی کنند و زیر نظر او قرار گیرند و دیگر اینکه اوصافی از مالک اشتر را بیان کرده که شایستگی او را برای هر فرماندهی نشان می‌دهد.

---

۱. **سند نامه:**
این نامه در تاریخ طبری (ج ۳، ص ۵۶۴) و در کتاب صفین نصر بن مزاحم ص ۱۵۳ آمده است.
مصادر نهج‌البلاغه نیز به این دو که قبل از مرحوم سیّد رضی می‌زیستند نیز اشاره کرده است و در تاریخ طبری چنین آمده که امام عليه السلام این نامه را برای زیاد بن نضر و شریح بن هانی که دو فرماندهٔ مقدمهٔ سپاه امیر مؤمنان علی عليه السلام به سوی صفین بودند، نگاشته است. هنگامی که آنها به نیروهای معاویه نزدیک شدند با یکی از فرماندهان لشکر او که نامش ابو الاعور سلمی بود برخورد کردند و او را به اطاعت از امیر مؤمنان عليه السلام دعوت نمودند ولی او نپذیرفت جریان را به وسیلهٔ نامه‌ای به امام عليه السلام گزارش کردند امام عليه السلام مالک اشتر را به عنوان فرمانده همراه با این نامه نزد آنان فرستاد.

وَقَدْ أَمَّرْتُ عَلَيْكُمَا وَعَلَىٰ مَنْ فِي حَيِّزِكُمَا مَالِكَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَشْتَرَ، فَاسْمَعَا لَهُ وَأَطِيعَا، وَاجْعَلَاهُ دِرْعاً وَمِجَنّاً، فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يُخَافُ وَهْنُهُ وَلَا سَقْطَتُهُ وَلَا بُطْؤُهُ عَمَّا الْإِسْرَاعُ إِلَيْهِ أَحْزَمُ، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَىٰ مَا الْبُطْءُ عَنْهُ أَمْثَلُ.

ترجمه

من مالک بن حارث اشتر را بر شما و بر آنان که تحت فرمان شما هستند، امیر ساختم؛ گوش به فرمانش دهید و از او اطاعت کنید. او را زره و سپر محکم خویش سازید، زیرا او کسی است که سستی در او راه ندارد و لغزش پیدا نمی‌کند، در جایی که سرعت لازم است کندی نخواهد کرد و در آنجا که کندی و آرامش لازم است سرعت و شتاب به خرج نمی‌دهد.

شرح و تفسیر

مالک فرماندهی لایق

امام علیه السلام در این نامه که به زیاد بن نضر و شریح بن هانی نوشته است نخست به مأموریت مهم مالک اشتر اشاره کرده و می‌فرماید: «من مالک بن حارث اشتر را بر شما و بر آنان که تحت فرمان شما هستند، امیر ساختم گوش به فرمانش دهید و از او اطاعت کنید»؛ (**وَقَدْ أَمَّرْتُ عَلَيْكُمَا وَعَلَىٰ مَنْ فِي حَيِّزِكُمَا**[1] **مَالِكَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَشْتَرَ، فَاسْمَعَا لَهُ وَأَطِيعَا**).

سپس می‌افزاید: «او را زره و سپر محکم خویش سازید، زیرا او کسی است که

---

۱. «**حیّز**» به معنای مکان، حوزه و ناحیه است و از ریشهٔ «**حیازة**» به معنای تملک کردن و در اختیار گرفت است.

بیم سستی در او راه ندارد و لغزش پیدا نمی‌کند. در جایی که سرعت لازم است کندی نخواهد کرد و در آنجا که کندی و آرامش لازم است سرعت و شتاب به خرج نمی‌دهد»؛ (**وَاجْعَلَاهُ دِرْعاً وَمِجَنّاً**[1]**، فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يُخَافُ وَهْنُهُ وَلَا سَقْطَتُهُ**[2] **وَلَا بُطْؤُهُ عَمَّا الْإِسْرَاعُ إِلَيْهِ أَحْزَمُ**[3]**، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَىٰ مَا الْبُطْءُ عَنْهُ أَمْثَلُ**[4]).

از تعبیر امام علیه السلام استفاده می‌شود که فرماندهٔ لشکر باید کاملاً از نفرات خود حفاظت کند همچون زره و سپر برای افراد، آن‌گونه برنامه‌ریزی کند که ضایعات به حدّاقل برسد و کشته و مجروح کمتر باشد.

نکتهٔ دیگری که امام علیه السلام در این چند جمله بیان فرموده ویژگی‌های چهار گانه‌ای است که برای اشتر برشمرده که اگر در فرمانده‌ای جمع شود، آن فرمانده از هر نظر لایق و شایسته است.

۱. سستی به خرج ندهد و در برابر فشارهای دشمن و سنگینی برنامه‌های جنگی مانند کوه استوار باشد.

۲. در محاسبات خود کمتر دچار اشتباه شود، موقعیت نیروهای خودی و دشمن را به طور کامل ارزیابی کند و مطابق آن برنامه‌ریزی نماید.

۳. در میدان جنگ مسائلی پیش می‌آید که دقیقه‌ها و ثانیه‌ها در آن سرنوشت‌ساز است و باید با سرعت هرچه تمام‌تر عمل کرد. فرماندهٔ لایق باید این دقیقه‌ها و ثانیه‌ها را بشناسد و بر طبق آن موضع‌گیری کند.

۴. به هنگام مبارزه لحظاتی پیش می‌آید که در آن خونسردی و ترک شتاب لازم است؛ مثلاً در جایی که دشمن تدریجاً به دام می‌افتد، اگر کار عجولانه‌ای شود از دام بیرون خواهد رفت. در این گونه موارد باید خونسرد بود.

---

۱. «**مجنّ**» به معنای سپر است، از ریشهٔ «**جنّ**» بر وزن «**فن**» به معنای پوشانیدن گرفته شده است.

۲. «**سقطة**» به معنای لغزش و سقوط است.

۳. «**احزم**» از ریشهٔ «**حزم**» بر وزن «**نظم**» به معنای محکم‌کاری کردن گرفته شده.

۴. «**امثل**» به معنای افضل است.

به یقین فرماندهی که این چهار وصف در او باشد فرماندهٔ بسیار با ارزشی است و این همان چیزی است که در مالک اشتر به اضافهٔ صفات دیگر جمع بود.

نکته‌ها

۱. اشتر مردی شجاع، مدیر و مدبر

دربارهٔ مالک اشتر و شرح حال او به خواست خدا در ذیل بحث از نامهٔ ۵۳ عهدنامهٔ معروف مالک اشتر سخن خواهیم گفت. در اینجا تنها اشاره‌ای به بعضی از ویژگی‌های او می‌شود.

ابن ابی‌الحدید در پایان همین نامه تحت عنوان «نَبْذٌ مِنَ الأقْوالِ الْـحَكيمَةِ» سخنانی دربارهٔ مسائل مربوط به مدیریت و تدبیر امر جامعه بیان کرده و از افراد مختلفی سخنان کوتاهی در این زمینه بیان می‌کند سپس در پایان آن مـی‌گوید: امیر مؤمنان علیه السلام همهٔ آنچه را این گروه بیان کرده‌اند در یک جمله خلاصه کرده و دربارهٔ مالک اشتر بیان فرموده، آنجا که مـی‌گوید: «**لا یـخاف... وَلَا بُـطْؤُهُ عَـمَّا الْإِسْرَاعُ إِلَيْهِ أَحْزَمُ، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَىٰ مَا الْبُطْ ءُ عَنْهُ أَمْثَلُ**؛ در آنجا که سـرعت لازم است کندی نمی‌کند و در آنجا که کندی و خونسردی سـزاوارتـر است شـتاب نمی‌گیرد».

در ذیل همین نامه می‌گوید: ارباب حدیث روایتی نقل کرده‌اند که دلالت بر فضیلت مهمی دربارهٔ اشتر می‌کند و گواهی قاطع پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را نسبت بـه ایمان او نشان می‌دهد و آن اینکه هنگامی که ابوذر در ربذه در آستانهٔ مر قرار گرفت (و همسرش بسیار بی‌تابی می‌کرد که بعد از مر وی چگونه وسائل غسل و کفن و دفن او را فراهم کند در حالی که در آن بیابان تنهاست) به هـمسرش گفت: بی‌تابی نکن که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: یکی از شما در بیابانی از دنیا خواهید رفت و گروهی از مؤمنان بر جنازهٔ او حاضر می‌شوند و یقین دارم آن

فرد منم، بنابراین مراقب و منتظر باش که مؤمنانی از راه می‌رسند و امر کفن و دفن مرا بر عهده خواهند گرفت.

آن‌گاه از ابن عبدالبر در کتاب الاستیعاب نقل می‌کند، آن گروه که بعد از مر ابوذر ناگهان حاضر شدند، جماعتی بودند از جمله «حجر بن عدی» و «مالک اشتر» و این همان حجر بن عدی است که معاویه او را شهید کرد و از بزرگان و شخصیت‌های شیعه بود.

همسر ابوذر می‌گوید: هنگامی که ابوذر از دنیا رفت ناگهان گروهی از سواران را دیدم که همچون عقاب به سرعت در کنار جنازهٔ او حاضر شدند رو به من کردند گفتند: ای زن چه مشکلی داری؟ گفتم: مردی از مسلمانان از دنیا رفته او را کفن کنید. سؤال کردند: او کیست؟ گفتم: ابوذر. گفتند: همان یار رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ گفتم: آری، گفتند: پدران و مادران ما به فدای او. سپس با سرعت مراسم کفن و دفن او را انجام دادند.[1]

این حدیث هم دلیل روشنی بر عظمت ابوذر است و هم مالک اشتر. شرح بیشتر را دربارهٔ این شخصیت والا مقام و بی‌نظیر اسلامی که از وفادارترین دوستان امیر مؤمنان علیه السلام بود، امام علیه السلام در چهار موضع دیگر نهج‌البلاغه بیان فرموده است؛ از جمله در نامهٔ ۳۴ و ۳۸ و کلمات قصار ۴۴۳ و ذیل نامهٔ ۵۳ (فرمان مالک اشتر) که شرح آن را به خواست خدا خواهیم آورد.

۲. شریح بن هانی حارثی و زیاد بن نضر

همان‌گونه که در بالا گفتیم امام علیه السلام این نامهٔ کوتاه و پرمعنا را برای دو نفر از فرماندهان لشکری که به سوی میدان صفین فرستاده بود مرقوم داشت.

در مورد نفر اوّل یعنی شریح بن هانی، ابن عبدالبر در الاستیعاب می‌گوید: او

---

۱. شرح نهج‌البلاغهٔ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۱۰۰ (با تلخیص).

از کسانی بود که جاهلیّت و اسلام را درک کرد و از صحابهٔ پیغمبر اکرمﷺ محسوب می‌شود و از بزرگان اصحاب علی علیه السلام و یاران نزدیک او بود که در تمام میدان‌های نبرد با آن حضرت همراهی می‌کرد.[۱]

ذهبی در تاریخ خود آورده است که او در سال ۷۸ در عصر حجاج شهید شد در حالی که یکصد و بیست سال از عمر او گذشته بود و از قاسم بن مخیمرة نقل می‌کند که می‌گوید، من در طائفهٔ بنی حارث مردی برتر از شریح بن هانی ندیدم.[۲]

اما در مورد زیاد بن نضر که دومین فرماندهٔ این سپاه بود مرحوم محقق نمازی شاهرودی در مستدرک علم رجال الحدیث می‌نویسد: او از ارکان اصحاب امیر مؤمنان علی علیه السلام بود و حضرت او را امیر طایفهٔ مذحج و اشعریین قرار داده بود و امام علیه السلام او را با شریح بن هانی همراه دوازده هزار نفر به عنوان مقدمهٔ لشکر به سوی صفین فرستاد و از تاریخ طبری نقل می‌کند که امام علیه السلام به مالک اشتر دستور داد زیاد بن نضر را فرماندهٔ میمنهٔ لشکر و شریح بن هانی را فرماندهٔ میسرهٔ لشکرش قرار بدهد و از جمله مأموریت‌های او این بود که علی علیه السلام او را همراه عبدالله بن عباس برای گفتگوی با خوارج فرستاد و در پایان می‌افزاید: از مجموع این امور استفاده می‌شود که او مردی عالم و با کمال و صاحب ایمان و عدالت بود.[۳]

* * *

۱. استیعاب، ج ۲، ص ۷۲.
۲. تاریخ اسلام ذهبی، ج ۵، ص ۴۲۳.
۳. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۴۵۵.